

ارتباط مرتبه ذات با معلول و اسماء و صفات (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فالحق في هذا المقام أنّ المعلول له ماهية إمكانية وجود مستفاد من الواجب فيتركّب بهويّة العينية من أمرين شبيهين بالمادة و الصورة.^۱

امتیاز مرتبه ذات از مرتبه معلول و اسماء و صفات

یک مطلب را امروز مرحوم آخوند بیان می کند

که می توانیم بگوییم: مسئله بسیار دقیقی است و تا

اندازه ای به مطلوب ما کمک می کند و آن امتیاز مرتبه

ذات از مرتبه معلول و مرتبه اسماء و صفات است.

همان طوری که قبلاً عرض شد و خیال می کنم بحثش

دو سه روز دیگر بیاید، بالاخره باید به یک مسئله

مشخصی برسیم بعد آن وقت آن مطلب را عرض

کنیم.

دو مطلب در بین حکما وجود دارد: مسئله اول

اینکه عینیت ذات با معلول اول و به عبارت دیگر با

مرتبه واحدیت در کلام عرفا و بین مرتبه احدیت و

مرتبه واحدیت که این مرتبه علیت و معلولیت و

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۹۲.

تجلی ذات است در مراتب اسماء خودش، [حکماً]
قائل اند بر اینکه بین این دو مرتبه هیچ گونه میزی و
هیچ گونه فرقی نیست و فقط فرق بالاعتبار است.
چون در مرتبه ذات، ذات به نمود و بروز و ظهور
درمی آید، از این نقطه نظر ما قائل به تفرقه بین این
مرتبه و مرتبه کمون و بطون نسبت به ذات شدیم اما
درواقع هر دو یک مسئله است و هر دو حیثیت
حکایت از جهت واحده می کند و آن جهت واحده
عبارت است از نفس ذات و آن حیثیاتی که متلاصق
و چسبیده به خود ذات هستند و ازلاً این حیثیات
بوده و ابداً هم این حیثیات خواهد بود همان طوری
که خود ذات وجود دارد. این یک نظریه که خود
مرحوم آخوند هم این نظریه را می پذیرند.

نظریه دوم نظریه عرفا است که آنها قائل به رتبه
متأخره اسماء و صفات از مرتبه ذات هستند و ذات
را یک مرتبه فوق و اعلاّی از مراتب اسماء و صفات
می دانند و قائل به رتبه حقیقی و واقعیت خارجی
هستند؛ یعنی در خارج همان طوری که مراتب
مختلفه بعد و قرب در ظهورات نسبت به مبدأ اعلی
وجود دارد همین طور نسبت به خود معلول اول با

ذات هم دو مرتبه قرب و بعد وجود دارد، یعنی دو مرتبه خارجی. حالا صحبت این مسئله و آن مسئله دیگر که لازمه ازلی و ابدی بودن فیض به واسطه ادله‌ای که ذکر کردند، إن شاء الله اگر خدا خواست این را خواهیم گفت.

مرحوم آخوند در اینجا یک مطلبی می‌فرماید که این مطلبشان دقیق و متین است! و آن این است که می‌فرماید: ما دو حیثیت در مورد ممکنات داریم. حالا اینها در مورد معلول اول ذکر می‌کنند ولی ما این را به سایر ممکنات تسری می‌دهیم. دو حیثیت در مورد معلول اول وجود دارد که این دو حیثیت شبیه به ماده و صورت است؛ همان‌طور که من قبلاً عرض کردم و این را در عبارت مرحوم آخوند ندیده بودم ولی در اینجا دیدم که ایشان هم همین تشبیه را آورده‌اند. این دو حیثیت شبیه به ماده و صورت است. حیثیت اول که شبیه به ماده است عبارت است از امکانیت معلول اول. بالاخره معلول اول هرچه باشد ممکن است، در این که حرفی نداریم. چون همین که شما می‌گویید: معلول، یعنی ممکن، یعنی

ممکن الوجود. معلول از حیث معلولیتش ما دیگر نمی‌توانیم بگوییم: واجب بالضرورة و واجب الوجود است به‌خاطر اینکه در عنوان معلولیت، استفاضه از غیر لحاظ شده و نفس استفاضه از غیر، یعنی استجلاب خیر و استجلاب وجود. آن حقیقتی که موجب استجلاب خیر و استجلاب وجود است، امکانیت او است. یعنی چون ماهیت ممکن است استجلاب وجود را از ناحیه علت می‌کند؛ نه‌اینکه چون ماهیت، ماهیت است. ماهیت، ماهیت بودن، در او علی السّوائیه بین وجود و بین عدم است. چون ماهیت دارای این خصوصیت است استجلاب نمی‌کند که وجود به او افاضه بشود؛ صد سال افاضه نشود. ولی چون ماهیت، ممکن الوجود است، این امکان موجب می‌شود که بگوید: به ما وجود بده! چون این امکان در او هست، این فقر و احتیاج نسبت به علت در او هست از این نظر متعلق برای جعل جاعل قرار می‌گیرد؛ از این جهت است. بنابراین در معلول اول، این جهت امکانیتش که بالاخره معلول است، این جهت امکانیتش موجب می‌شود که ما او را تشبیه به ماده کنیم. ماده، در او امکان محض

هست، هیولای محض هست، جهت ابهام در او هست. تا صورت بر ماده نیامده است، این ماده اصلاً تحقق خارجی و عینیت خارجی ندارد. صورت می‌آید و به ماده شکل می‌دهد، ماده را در خارج بارز و ظاهر می‌کند.

پس این صورت، جنبه فعلی است برای یک مجموعه‌ای که آن مجموعه مرکب از دو چیز شده است. یکی از دو طرف این مجموعه جهت امکان است که عبارت است از ماهیت و عبارت است از ماده. یکی از دو طرف آن مجموعه جهت فعلیت است که عبارت است از صورة الشیء. فلهذا می‌فرمایند که حقيقة الشیء بصورته لا بمادّته که در بحث آکل و مأكول می‌آید که در آنجا خیلی این مباحث می‌آید و اشکالاتی که نسبت به جسمیت ابدان می‌آید به همین کیفیت موجود در این عالم، در عالم قیامت است یا تغییر جسمیت به جسمیّة آخری است اشکالاتی در آنجا وارد می‌شود.

در کیفیت حضور روح و نفس در بهشت و جهنم و قیامت

صحبت و دلیل محکمی مرحوم آخوند در آنجا می‌آورند و خیلی از این مسئله حمایت می‌کنند.

گرچه یک دلیل برهانی و عقلی بر وجود جسمیت به همین نحو مذکور ما نداریم. در اینجا روایات و آیات دلالت بر وجود جسمیت در آن نشئه دارد. اما این جسمیت به همین نحوه‌ای که الآن هست، به همین نحوه موجود، یعنی جسمیت با همین قوانین حاکم بر این جسمی که الآن وجود دارد، به همین وضعیت، یک دلیل صریحی راجع به آن نداریم؛ البته ظهور دارد. ما ادله زیاد داریم من باب مثال در یک روایت داریم از امیرالمؤمنین علیه السلام که در جواب اینکه: «آیا ما در قیامت به همین کیفیت محشور می شویم؟»

حضرت می فرماید:

با همین وضعی که الآن هستی، یعنی همان دستی که در آن جنگ این کار را کرد، در این جنگ این کار را کرد و الآن این کار را می‌کند، الآن در قیامت هم همین دست ظهور دارد و بروز دارد.

تلمیذ: با حقیقة الشیء بصورة شکی نیست در اینکه انسان در آن عالم از نظر روحی کلاً تغییر می‌کند آن وقت چطور می‌شود همان صورت باشد یا مثل این صورت باشد. این به شیء بصورة نمی‌خورد.

استاد: البته از نظر روحی تغییر کردن این یک

مسئله‌ای است که بازگشتش به تجرد روح است

نسبت به مسائل و نسبت به حدود و ثغور وجودی

خودش. یعنی روح الآن در حجاب کثرت، از اطلاع

بر حدود و ثغور و صفات و ملکات خودش غافل

است. در عالم قیامت این حجاب برداشته می‌شود،

﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ أَلْيَوْمَ﴾

حَدِيدٌ ﴿١﴾ ما غطاء را برمی داریم، ما تغییری نمی دهیم، آن پرده را از جلوی چشم برمی داریم، بصر شما حدید است. الآن ما اطلاع بر کردار و بر رفتار و بر ملکات خودمان نداریم. در روز یک عملی انجام می دهیم اطلاع نداریم این عمل چه تأثیری در نفس ما گذاشته ولی همین که شب در خواب می بینیم مثلاً خواب گرگ را می بینیم، آن گرگ یعنی همان کاری که صبح کردیم. خواب دیدیم که مثلاً یک مار دارد می رود، این مار حکایت از چه می کند؟ حکایت از آن نفس متعلقه به دنیا می کند. یا من باب مثال خواب سگ می بینید این سگ حکایت از این است که نفسی که الآن همراه با او هستی آن نفسی است که الآن متلبس به این لباس است. این خواب هایی که داریم می بینیم آیا اینها در عالم خواب متولد می شود یا وجود دارد؟ ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَ﴾ چرا دور برویم؟! چرا به روز قیامت برویم؟! همین جا و در همین دنیا! در همین دنیا الآن بین ما و بین صور برزخی ما غطاء است. این غطاء

١. سوره ق (٥٠) آیه ٢٢.

برای ما هست. در خواب که می‌رویم آن غطاء برداشته می‌شود، آن جنبه عالم شهادت ضعیف می‌شود، جنبه عالم برزخ قوی می‌شود، آن صور برای ما جلوه پیدا می‌کند.

تلمیذ: لذا بدن هم تغییر پیدا می‌کند.

استاد: بدن سر جایش هست.

تلمیذ: بدن مثالی می‌شود دیگر.

استاد: نه، این بدن همین است، بدن که از بین

نرفته!

تلمیذ: این بدن که خواب است، این جسم مثالی دارد می‌پرد.

استاد: اشکال ندارد.

تلمیذ: این می‌رساند که بدن دیگری هست.

استاد: نه، صحبت در این است که روح در آن

واحد، تعلق به جسمین دارد. یعنی نه‌اینکه این روح

از این بدن خودش را الآن منخلع کرده و بعد داخل

در یک بدن شده، و لازمه تلبس به بدن مثالی انخلاع

و ترک بدن جسمانی این‌طور نیست. روح در آن

واحد به دو بدن تعلق دارد. بله، یکی از این دو برای

نفس مغفول است و مخفی است. چه موقع آن برای

نفس روشن می‌شود؟ وقتی که نفوس عجزه ما چون

قدرت و قوه برای رسیدن به آن مرتبه أخرای از آن

مراتب نفس را ندارد لازمه‌اش این است که نسبت به

یک مرتبه دیگر ضعیف بشود تا اینکه بتواند به مرتبه

دیگر برسد، والا نفوسی که این طور نیستند در آن واحد هم خود را در همین بدن می بینند که با خود همین بدن دارند راه می روند هشتاد کیلو، نود کیلو، چهارصد کیلو وزنشان هست خودشان را در اینجا می بینند و هم اینکه آن بدن مثالی خود را مشاهده می کنند و همین طور بدن جسمانی دیگران را می بینند و بدن مثالی آنها را مشاهده می کنند و جریانات و حوادثی که این جریانات و حوادث در عالم برزخ و مثال پیش آمده است. خدمتتان عرض شد که هرچه در این عالم شهادت بروز و ظهور پیدا می کند نسخه اصلی اش در عالم برزخ و مثال هست، آن نسخه نسخه اصلی است سواء اینکه - البته خود عالم برزخ و مثال هم مربوط به عالم ملکوت است - آن نسخه اصلی در این عالم ظهور پیدا نکند یا ظهور پیدا نکند. آن شخصی که عالم بر عالم مثال است وقتی که الآن دارد نگاه می کند می بیند که این پدر و این مادر بعد از دو سال دیگر دارای این فرزند با این خصوصیات خواهند شد، الآن کجای پدر و مادر را دارد می بیند که دارد این حرف را می زند؟! از روی بدن و... که

حکم نمی‌کند به اینکه الآن اینها دو سال دیگر دارای این فرزند می‌شوند! چه چیزی را دارد می‌بیند؟ مثال آن فرزند را دارد می‌بیند. نه تنها مثال آن فرزند بلکه مثال همین دوتا را در سلسلهٔ عرضیه که می‌خواهد برسد به آن مرتبهٔ ولادت دارد مشاهده می‌کند. می‌گوید: این دوتا پدر و مادر در سلسلهٔ عرضیه می‌آیند می‌آیند می‌آیند به اینجا می‌رسند به اینجا که رسیدند، این فرزند از آنها متولد می‌شود درحالی‌که هیچ فرزندی الآن درکار نیست، نطفه‌اش هم بسته نشده، شرایط اولیه‌اش هم هنوز آماده نشده، هنوز دوتا غریبه هستند، اینها اصلاً دوتا بچه هستند و بزرگ نشده‌اند، ده سال دیگر [با هم آشنا می‌شوند]. این که الآن دارد مشاهده می‌کند چه چیزی را دارد مشاهده می‌کند؟ آیا تخیل را دارد بیان می‌کند؟ تخیل که ذووجهین است، ممکن است یک وجه تخیل موافق با حقیقت باشد و یک وجه تخیل مخالف باشد! چطور شد اینها همه‌اش موافق است؟! البته مخالف هم داریم به‌خاطر اینکه خب اینها نفهمیدند. این که الآن دارد بیان می‌کند واقعیت را بیان می‌کند یا امر معدوم را؟ امر معدوم که شکل ندارد، امر

معدوم که صورت ندارد، امر معدوم که عدم است. عدم که با عدم افتراقی ندارد. پس از کجا دارد این مسئله را آن قدر صریح و واضح بیان می‌کند؟ این به خاطر این است که یک حقیقتی الآن هست. آیا این حقیقت الآن در این اطاق هست؟ نه خیر، داخل این اطاق نیست. آیا این حقیقت الآن در روی زمین موجود است؟ نه خیر، این حقیقت الآن موجود نیست، چون زمین مربوط به جسمانیات است، مربوط به ماده و صورت است. ماده و صورت هم در شرایط زمان متدرج الحصول هستند. آن حقیقت، حقیقتی باید باشد که مشمول زمان نباشد. الآن بالفعل باشد. آیا شما می‌توانید به آن حقیقت برسید؟ نه خیر، چون چشمش را ندارید. چون چشم ندارید یعنی آن قدرت نفس که شما را از ماده بکند و متوجه مرتبه دیگری از وجود بکند آن قدرت وجود ندارد. این غطاء برای ما الآن افتاده است.

وقتی که زید بن حارثه می‌آید و به رسول خدا می‌گوید که الآن من دارم می‌بینم افرادی را که الان دارند عذاب می‌شوند. «أرى الجنة و مَنْ فيها و

أرى النارَ و مَنْ فيها»^۱. الآن دارم می بینم! نه اینکه

می بینم چه کسانی بعداً داخل آتش می شوند. حتی

نگفت: بعداً صورت واقعی آنها را می بینم، یعنی

إخبار از یک امری که سیقع، از اموری که ستقع، از

آن امور حتی إخبار نکرده بلکه از امور واقعه، آنچه

که الآن هست إخبار کرده. می گوید: ای رسول خدا،

آیا الآن بگویم کدامیک از اینها الان در جهنم اند و الآن

در بهشت اند؟ یعنی همین بدنی که الان دارد با رسول

خدا حرف می زند، همین بدن الآن در آتش است.

البته نه همین بدن بلکه همین نفس حاکم بر این بدن

الآن در جنت است. این یک چیزی است که الآن

می بیند. بعضی ها هستند که آن آخر را می بینند،

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۳، با قدری اختلاف:

«قال سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ صَلَّى بِالنَّاسِ الصَّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَخْفِقُ وَ يَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفَرًّا لَوْنُهُ قَدْ نَحَفَ جِسْمُهُ وَ غَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فَلَانُ؟» قَالَ: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟» فَقَالَ: «إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنْتَنِي وَ أَسْهَرَ لَيْلِي وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ نَصَبَ لِلْحِسَابِ وَ حُشِرَ الْخَلَائِقُ لَذَلِكَ وَ أَنَا فِيهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِّخُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» ثُمَّ قَالَ لَهُ: «الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ» فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ!»، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَ كَانَ هُوَ الْعَاشِرَ.»

بعدش هم می‌بینند. ممکن است یک نفسی الآن در آتش باشد و یک ساعت دیگر توبه کند و از آتش بیرون بیاید.

اثرات مراقبه و تأثیر نقد آن بر روی نفس

این توبه‌ای که می‌گویند برای چیست؟ این مراقبه‌ای که می‌گویند برای چیست؟ این مراقبه برای این است که این جهنم و بهشت، همیشه انسان در آنها داخل است. ما نباید منتظر بشویم که روز قیامتی بشود و داخل در جهنم یا داخل در بهشت بشویم، نه خیر، الآن داخل هستیم. اگر من الآن این درسی را که دارم می‌دهم برای رضای خدا باشد، این درس من الآن موجب چیست؟ حالا اگر عوض نگوییم و خیلی چیز نکنیم درس حکمت است و مربوط به خداست. اگر این درس من برای ریا باشد یا برای سایر دواعی نفسانی باشد الآن این درس من می‌شود آتش. این نفس درس خودش آتش است، گرچه از خدا و پیغمبر و روایت امام صادق و همه چیز در او باشد، این می‌شود آتش. آن کسی که برای مرجعیت می‌رود و درس می‌گوید، به جای بالا رفتن از پله‌های منبر دارد مراتب و درکات جهنم را طی می‌کند تا به

آن بالا می‌رسد. آن بالا که نشسته از بسم‌اللهی که شروع می‌کند یعنی ایها الناس، من در جهنم قرار دارم! آن افرادی که دارند می‌روند و دور و بر این آقا را می‌گیرند نه به‌خاطر خدا و استفاده بلکه به‌خاطر اینکه دور و برش را داشته باشند و او را در میان مردم موجه کنند اینها وارد شدنشان در این مسجد، وارد شدن در جهنم است! حرکتشان حرکت در جهنم است! مسئله، مسئله خیلی دقیقی است!

چندی پیش داشتم یک مطلبی را در یک جا می‌خواندم از مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری - خدا رحمتش کند! - یک کتابی دارد و خیلی چیزها در آن هست. حالا بد نیست! خدا رحمتش کند! یعنی همان‌طور که پیش ایشان درس می‌خواندیم همان‌طور هم کتاب را نوشته است!! بعضی جاهایش را که من اصلاً نمی‌فهمم، هیچ!! یک مبتدا می‌گوید و یک صفحه بعد خبرش را می‌گوید! ولی خب واقعاً و انصافاً ایشان مرد دقیقی بود، خدا رحمتشان کند، مرد با صفا، با اخلاص، بسیار با اخلاص و با صفا و خیلی مرد بزرگی بود! واقعاً امثال اینها خیلی حیف بود! ایشان یک مطلبی را نقل می‌کرد می‌گفت:

یک روز آقا سید محمد فشارکی به آقا شیخ عبدالکریم حائری (پدرشان) گفته بود: «من خیلی سعی می‌کنم که وقتی برای درس می‌آیم، درس برای خدا و خلوص نیت در او باشد اما این خلوص نیت هست تا آن وقتی که کسی اشکال نکند، همین‌که اشکال کرد حالم یک‌طور دیگری می‌شود. همین‌که می‌خواهم جوابش را بدهم. اینجا می‌فهمم که آن را که تابه‌حال داشتم الان ندارم!»

و راست هم می‌گوید بنده خدا! مرحوم آقا سید

محمد فشارکی هم مرد بزرگی بود، از نظر علمیت

که اصلاً حرف نداشت، از نظر [خلوص] هم که آدم

با صفا و با اخلاصی بود، ولی ببینید چقدر مسئله

دقیق است! جواب، جواب حق است. می‌داند

جواب درست است، بیخود به شاگرد جواب

نمی‌دهد ولی بحث در کیفیت گفتن است نه در خود

جواب! جواب را در کتاب هم نوشته است. بحث در

این است که تو چطور الان می‌خواهی این را ادا کنی!

چه غرضی داری، چه نیتی پشت آن داری، با چه

هدفی این مطلب را بیان می‌کنی؟ آیا شده تابه‌حال از

یک جواب صرف نظر کنی و طرف غلبه کند؟! آیا

شده تابه‌حال به‌خاطر یک دواعی هیچ‌نگویی و مردم

بگویند که حالا او پیش برد؟! با اینکه مسئله‌ات حق

است آیا شده تابه‌حال؟! این مسئله است.

یک روز مرحوم آقا می‌فرمودند که ما

می‌خواستیم با مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله

تعالی علیهما - برای دیدن مرحوم آقای الهی

قمشه‌ای - رحمة الله عليه - برویم. قبل از این در یک جایی بودیم و یک شخصی آمد. اینها خیلی مهم است! اینکه انسان احساس کند الآن در جهنم قرار دارد یا الآن در بهشت هست! این واقعیت را انسان ببیند! اینها واقعی است و ما از اینها غفلت کرده‌ایم! همین‌طور انگار نه انگار سرمان را پایین می‌اندازیم، بعد یک‌دفعه سرمان به دیوار می‌خورد! خب نرو این‌همه راه را که یک‌دفعه یک جا گیر کنی! یواش یواش، هر جایی آهسته یک قدم بردار فکر کن، قدم دوم را بردار و همین‌طور، تا اینکه یک‌دفعه به مشکل برنخوری! آدم سرش را پایین بیندازد و برود و در قدم اول بگوید: ولش کن! قدم دوم بگوید: ولش کن! یک‌دفعه «تخم‌مرغ دزد، شتر دزد می‌شود»! از یک جا می‌رود و دیگر گنجینه سلطان را می‌زند! وقتی که انسان رعایت نکند، وقتی که انسان روی هر قضیه پافشاری نکند و دقت نکند، از مطالب کم وقتی که در ذهن رد بشود، قضیه یک‌دفعه به خدا و پیغمبر می‌رسد، یک‌دفعه به اصل می‌رسد، یک‌دفعه برای رد شدن ممکن است پای بزرگان را مجبور بشود بزند! چون بالاخره به اینجا رسید! چرا

از اول دقت نکردی؟! چرا از اول درست فکر نکردی؟! چرا از اول مدام گذشتی؟! چرا از اول مدام توجیه کردی که بعد به یک جایی بررسی که دیگر نه راه پس داری و نه راه پیش داری و مجبور هستی اصول و موازین اولیه را هم زیر سؤال ببری؟! به خاطر اینکه از اول درست جلو نیامدی! از اول باید فکرش صحیح باشد! من می دانستم اگر این مطالبی که در زمان بعد از مرحوم آقا است جلویش گرفته نشود کار به جایی می رسد که خود آقا را باید کنار بگذارند! چون شبهه در خود آقا پیش می آید! اصلاً خود ایشان را باید کنار بگذارند! خب چرا از اول یک راهی را بدون صدق و بدون صداقت و با شبهات و اشکالات و مبهمات و مجملات و... می روی که مدام مجبور بشوی توجیه کنی توجیه کنی تا به جایی که دیگر نتوانی توجیه کنی! حالا چه کار کنیم؟ دیگر اصلاً اصلش را کنار بگذاریم! باید از اول بگوییم: این درست است، این درست نیست. این درست است، این درست نیست. این درست است، این درست نیست. هر کدام در جای

خودش! این را قبول داریم این را قبول نداریم، این مقدار را قبول داریم، این مقدار را قبول نداریم. این قسم کسی جلو بیاید هیچ وقت به مشکل هم برنمی خورد. خیلی راهش روشن، واضح صریح می شود و می تواند حرکت بکند. اما اگر نه، مدام آمدم گفتیم: این درست است، این را چه کار کنیم، ولش می کنیم. این را می چسبیم، این که این مقدار را قبول داریم، حالا یک مقدار بالاتر می رویم، بعد حالا این قضیه را چه کار کنیم؟! [می گوییم:] خب آقای حداد هم درس نخوانده بودند! خب آقای حداد درس نخوانده بودند آیا به آقا سید ابراهیم کرمانشاهی جواب دادند یا ندادند؟! این درس نخواندیشان را می گیری و...! خب بعضی اوقات بالاخره همه اش که این طور نمی شود دیگر! این قضیه را آقای ... برای ما تعریف می کرد نمی دانم حالا ایشان اینجا هست یا نه! ایشان می گفت:

من پیش یک شخصی رفتم به او گفتم که یک هم چنین مسائلی در این قضیه هست. گفت: «می دانی قضیه چیست؟ (حالا اصفهانی بود.) قضیه شما اینست که شما بین سیب کال و سیب رسیده فرق نمی گذاری! این سیب کال ست ولی خب دارد می رسد، یک خرده صبر کن، آ یک خرده صبر کن می رسی!»

گفتیم: آخر تو سیب کال را می خوری؟! بله، ما می دانیم این سیب کال است و با رسیده خیلی فرق می کند ولی آیا تو این سیب کال را در دهانت

می گذاری؟! می گوید: این سیب کال را در دهنتان بگذارید! خب ما می گوییم: کال است، بله قبول داریم ولی شما چرا داری احکام رسیده را برای این کال بار می کنی؟! مشکل ما همین است! درست است، بین سیب کال و بین سیب رسیده باید فرق گذاشت ولی چرا شما احکام رسیده را بار می کنید؟! این سیب کال را می خوری و دل درد می گیری! مجبورند هزار نوع بابونه و شیاف و تقویت کنند در این وسط به شما بزنند! این فرق بین سیب کال و رسیده است! ببینید، این مسئله را نادیده گرفتن قضیه به اینجا می رسد که چه بشود! الآن آقایان بلند شوند بیایند و توجیه کنند که اصلاً راجع به بزرگان نباید فکر کرد، نباید راجع به آنها حرف زد، چون اگر بخواهی حرف بزنی با توجه به موقعیت فعلی ممکن است در شک بیفتی! پس راجع به که حرف بزنیم؟! پس امام صادق علیه السلام را کنار بگذار، امیرالمؤمنین علیه السلام را هم کنار بگذار، چون در شک می افتی دیگر! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را هم کنار بگذار و همه چیز را کنار بگذار به خاطر

اینکه در شک نیفتی! مگر مجبور بودی این جریان را به آپارتمان سیصد طبقه برسانی که حالا نتوانی آن را پایین بیاوری! خب نکن! ببینید اینها مال چیست؟ مال این است که از آن قدم اول وقتی خلاف برداشته می شود دیگر انسان مجبور است جلو برود تا به هر جا که می خواهد برسد، برسد! آن وقت به جایی می رسد که خلیفهٔ مسلمین با آن زن معروفه تا صبح خلوت می کند و بعد شراب می خورد و بعد عمامه بر سر آن زن معروفه می گذارد و می گوید: «بلند شو بیا و در مسجد شام به جای من نماز بخوان!» زن را می فرستد! او ولید بن یزید بن عبدالملک مروان بود. همین اطرافیان شروع می کنند اینها را توجیه کردن. آن وقت شما نگاه کنید این مردم هم می بینند که این ریش ندارد، این تا دیروز یک وجب ریش داشت چه شد که الآن ریش ندارد؟! پشت سر این که ریش ندارد نماز هم می خوانند و هیچ هم نمی گویند! آدم چه تصویری می تواند داشته باشد؟! آخر مردم به کجا می رسند؟! یعنی وقتی که در توجیه بیفتد، خیال

۱. سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل و التوالی، ج ۳، ص ۳۵۱.

نکنید همه مقصرند، همین مردم مقصرند! می فهمد،
 قضیه را می فهمد، وقتی که قضیه توجیه است سرش
 را پایین می اندازد و می گوید: رد شویم برویم،
 برویم، برویم! خب برویم برویم، به یک جایی
 می رسی که دیگر نمی توانی بروی، دیگر از این
 سوراخ نمی توانی رد شوی! حالا بفرض که
 یک مقداری رد شدی و وسیع بود و واسعه بود! خدا
 انسان را از این چیز عجیب حفظ کند! نباید ما تصور
 بکنیم که اینها یک مسائلی است که بعد اتفاق می افتد
 و بعد چه می شود! نه، همین الآن ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ
 لَمُحِيطَةٌۖ بِالْكَافِرِينَ﴾^۱، الآن ﴿لَمُحِيطَةٌۖ
 بِالْكَافِرِينَ﴾ الآن این در جهنم وجود دارد، نه اینکه
 بعد هست. آن وقت الآن این صورت مثالی وجود
 دارد. صور مثالی بعد هم وجود دارد، همه وجود
 دارند. اگر آن قدرت بیاید و از ماده عبور بکند به این
 صور برسد، اگر عبور نکند در همین بدن مثالی
 می ماند. روضه امروز یک مقداری طول کشید!!
 جریان مرحوم علامه را داشتیم می گفتیم! قضیه ما هم

^۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵۴.

قضیه آقا شیخ مرتضی حائری شد؛ ما به ایشان ایراد

می گرفتیم!!

ایشان می فرمودند:

آن روز که ما در خدمت مرحوم علامه بودیم، به منزل همین آقای مناقبی، داماد ایشان در خیابان ری رفته بودیم. می گفتند: ما نشسته بودیم که شخصی از طرف مرحوم آقای الهی قمشه‌ای به آنجا آمده بود که دعوت بگیرد، مثلاً قرار ملاقاتی بگذارند و صحبتی بشود و ملاقات و قرار بگذارند و به ایشان اطلاع بدهند. در ضمن همان شخص یک بحثی را با مرحوم علامه از نکات اختلافی بین مرحوم علامه و مرحوم الهی قمشه‌ای مطرح کرد. مرحوم علامه یک جوابی دادند و یک صحبتی در آنجا شد. او رفت و به ایشان گزارش داد که ما دیروز در اینجا بودیم و این بحث هم مطرح شد. (مرحوم آقا فرمودند: فردا ما با علامه به دیدن آقای قمشه‌ای رفتیم. همین که نشستیم - آن شخص واسطه هم آمده بود - مرحوم الهی شروع کرد و آن مسئله را طبق نظر خودش تقریر کرد و... و این شخص واسطه هم خیلی مبتهج بود که ایشان دارد این طور بیان می کند و علامه هم هیچ حرف نمی زند! ما دیدیم ایشان هیچ حرف نمی زند. ما می خواستیم بحث را در دست بگیریم ولی دیدیم که با وجود علامه حالا ما شاگرد ایشان هستیم و رعایت استادی صحیح نیست لذا هیچ چیزی نگفتیم. علامه هم گاهی اوقات سرشان را تکان می دادند می فرمودند: «بله، بله» ما می دیدیم این دارد همین طور می گوید و علامه دارد می گوید: «بله، بله نمی شود!» خلاصه، قضیه تمام شد و ایشان حرفشان را به کرسی نشاندند و آن شخص هم خیلی مبتهج بود که خوب شد ایشان محکوم شد و رفت! این قضیه از وجناتش معلوم بود! بعد بیرون که آمدیم رو کردم به علامه و عرض کردم: آخر چرا شما حرف نزدید؟! ما به ملاحظه شما صحبت نکردیم، این مطالب ایشان اشتباه بود! به ایشان عرض کردم که آیا شما نظرتان عوض شده؟! فرمودند: «نه خیر، عوض نشده، نظر همان است!»

این مراقبه ایشان را نشان می دهد! ایشان

می دانست که اگر حرف بزند او قبول نمی کند و

اصرار می کند و مجلس فقط تبدیل به یک سری

حرف و نقل و... می شود. ایشان این مطلب را

احساس کرده بنابراین می گوید: ساکت باشیم!

بگوییم: بله، درست است، مسئله همین است!

مرحوم آقا خیلی از مراقبه علامه تعریف می کردند،

می گفتند: ایشان عجیب، نسبت به مراقبه حساسیت

خیلی زیادی داشت که یک حرفی، یک قدمی، یک

چیزی پس و پیش نشود! خدا رحمتشان کند آنها کار

صحیح را انجام می دهند!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد